



۲۰۱۶/۰۹/۱۸

غلام حضرت

مثلیکه باز هم پشت حبیب الله کلکانی دق آورده ایم

خداوند شاهد بادا که بنده از دنبال کردن بحث حبیب الله خان کلکانی فاقد هر گونه انگیزه منفی قومی و سمتی و ایدئولوژیکی میباشم، چه بسا منحصیث یک افغان و یک انسان دلم برای کسانیکه دست به نبش نعش اشخاص تاریخی (! و حتی نعش تاریخ) به نفع شخصی خود زده و میزند، سخت می سوزد و همواره درین حسرت بسر می برم که ایکاش ما افغانها به ملت گرائی بیشتر می چسبیدیم تا ملیت گرائی.

گرچه تثبیت اصل خوب بودن یا بد بودن یک پدیده تاریخی، نزد افکار عمومی به سادگی و آسانی قابل تغییر کردن و تغییر دادن نیست ولی با اینهم تلاش برای معکوس جلوه دادن ماهیت یک واقعه تاریخی و یا یک شخص تاریخی، برای مردم یک جامعه تا اندازه زیاد درد سر ساز و حتی گیج کننده میباشد و تار های مؤجد صدای توحید ملی را کمی می سایند و اگر از حوصله ملی و اخلاق عمومی کار نگرفته نشود این سائیدگی تا مرز بُردن پیش خواهد رفت. بهر حال می پردازم به اصل مطلب.

من همین دو سه روز پیش در صفحه یوتوب در جستجوی یک فایل مورد نظرم بودم که ناگهان چشمانم بر یک ویدیوی ثبت شده خورد. این ویدیو ازینقرار است:

یک کانال تلویزیونی بنام " وصال حق " وجود دارد، این کانال به شمول چند تا کانال های دیگر از سوی رژیم تروریست پرور آل سعود تمویل میگردند، تمویل چه، تمام اراده و اداره این کانالهای تلویزیونی در دست این رژیم میباشد، وظیفه این کانالها که به تمام زبانهای مروج منطقه وسیع ما برنامه ها دارند، فقط و فقط اشاعه و ترویج افکار سلفی و وهابی میباشد. یکی از برنامه های این کانال (وصال حق) بنام قلب آسیا میباشد، (البته بنده پی نه بُردم که منظور قلب آسیا فقط کشور ما میباشد یا پاکستان یا سعودی، و اینرا هم ندانستم که منظور از قلب آسیا همانا قلب سالم و طبیعی میباشد یا قلب مصنوعی و محتاج اکسیجن مصنوعی، قلب اصلی در قفسه مالک اصلی آن یا در قفسه شخص دیگر، بهر حال، نوشته بود برنامه قلب آسیا).

اجرای این برنامه بر عهده یک جوان خوش سیما و خوش صحبت بنام آقای رحیمی که به نظر میرسد از برادران ترکمن یا ازبک ما میبوده، گذاشته شده بود. مهمان برنامه یک مُلای خوش چهره و خوش بیان بنام مجیب الرحمن انصاری که از برادران عزیز هراتی ما بوده معرفی شده بود. موضوع برنامه هم تجلیل از شخصیت حبیب الله خان کلکانی بود.

برای خودم که اولین بار بود که از طرف یک مُلا، آنهم مُلای بدور از جغرافیای سمتی حبیب الله کلکانی، با این موضوع تماس گرفته شود، خیلی جالب و تا جائی آموزنده بود.

جناب آقای انصاری گفت که بررسی موضوع حبیب الله خان کلکانی دو بُعد دارند، یکی اینکه استخوان های ایشان بعد از سپری شدن هشتاد سال از یک جای نا معلوم بیرون کشیده و در محل دیگر دوباره دفن شود، بُعد دیگر این موضوع شخصیت ملی! و دینی! و سیاسی! ایشان میباشد.

ایشان بُعد اولی موضوع را با استفاده از متون اسلامی احتمالاً بخاری و سایر صحاح! کاملاً مردود و بیجا تشخیص داد و گفت این عمل از نظر اسلام جواز ندارد، که بنظر بنده کاملاً درست فرمود. اما در تشریح بُعد مثبت! و قابل توجه، حرف های را بر زبان آورد که با هیچ منطق و واقعیت های آنروزه انطباق ندارد.

آقای انصاری گفت که حبیب الله خان کلکانی یک شاه دین دوست و مردم دوست بود، گرچه یک آدم بیسواد بود ولی بسیار با هوش و عاقل و با تدبیر بود، (البته اینرا هم باید میگفت که همین هوشیاری و تدبیر شاهان محترم، علت مرگ یا عزل محترمانه شان میبوده).

خلاصه اینکه آقای انصاری مثل شاعر دربار غزنوی ها، نه اشعار مدح گوئی شان تمام میشد و نه هم بخشش سکه های طلای شاهان غزنوی تمام میشد.

بعد از صحبت های آقای انصاری نوبت رسید به بخش جواب دادن ها به تلفون های شنوندگان عزیز.

د پانو شمیره: له 1 تر 3

افغان جرمن آن لائن په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de

پاڼه: دلیکنی دلیکنی بنی پازوالی د لیکوال په غاره ده، هبله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکې په خیر و لولی

یکی از شنوندگان عزیز که یک جوان برومند و جسور به نظر میرسید زنگ زد و گفت که بشمول خودش بسیاری از جوانهای این وطن از حقایق مذهبی و ملی بی خبر گذاشته شده اند، بنأ نیاید درین زمینه ها بخاطر آگاهی یافتن، به حرف های هر کس توجه نمود و آنرا پذیرفت.

شنونده دووم یک خانم نسبتاً میانسال و فهمیده و حق جو زنگ زد و فرمود یعنی سؤال نمود که اگر کلکانی یک شاه کاملاً مسلمان بود پس چرا عکس های ایشان در دست اشخاص کمونست منجمله شعله جاوید مشاهده میشوند، آیا این کار به معنی این نخواهد بود که بعضی مردم از نام حبیب الله خان فقط استفاده سیاسی و نژادی میبرند؟

جالب اینجا بود که آقای مجری (رحیمی) کلمه شعله جاوید را درست درک نکرد و نه شنید و یا هم فکر می کنم بخاطر سین کم و دور بودن از بخار های فابریکه های ساخت احزاب گوناگون، اصلاً نام شعله جاوید را نه شنیده باشد و دو بار از شنونده محترم پرسید که این شورای جاوید کیست و چیست و مربوط کدام قوم میباشد؟ جالبتر اینکه این خانم محترم نیز تا آخر نه فهمید که آقای مجری مفهوم شعله جاوید را درک نکرده.

شنونده سوومی زنگ زد و گفت که از ایران زنگ میزند و ضمن تائید حرف های شنونده اولی گفت که من صاحب به اصطلاح یک کارگاه میباشم، بسیاری از مستخدمین من افغان ها اعم از شیعه و سنی میباشند، توصیه من به جوانان افغانستان اینست که گول تبلیغات این تلویزیون های وهابی را نخورند، اینها (وهابیه) از انتحاری های طالب، پشتیبانی مالی و معنوی مینماید و باید جلو قدرت گرفتن دوباره طالب گرفته شود. آقای مجری که کمی آشفته خاطر گردید در جواب حرف های آقای ایرانی گفت که اولاً ایرانی ها هزاران افغان را راهی جنگ سوریه نموده و دووماً اینکه مراجع امنیتی دولت افغانستان بار ها گفته که از طالب سلاح و پول ایرانی بدست آمده نه سلاح و پول دولت سعودی.

البته مثلیکه باز هم بین مجری و شنونده ایرانی سوء تعبیر پیش آمد و یکدیگر به خوبی تفهیم نه نمود، من هم با دلایل احمقانه مجری سخت بخود پیچیدم.

در آخر برنامه، مجری از جناب انصاری پرسید که منبع صدور فرهنگ غلط قبر پرستی کدام کشور میباشد؟ آقای انصاری در جواب گفت که منبع صدور این فرهنگ دو کشور پاکستان و ایران میباشند. مجری پرسید که کشور های ایران و پاکستان دارای چیز های خوب هم میباشند چرا در وارد کردن چیز های خویش اقدام نه نموده ایم؟ البته قبل از اینکه ادامه این بحث را دنبال کنم، ویدیوی مذکور دچار مشکل شکم درد شد و دیگر قابل رؤیت نبود.

حال که این بنده موفق به دیدن مستقیم این برنامه نشدم و اگر میشدم، یکی دو سؤال را نزد جناب آقای انصاری مطرح میکردم، البته اکنون مطرح می کنم اگر ایشان یا هر یکی از همفکران ایشان جواب سؤالات بنده را ارائه فرمایند، ممنون شان خواهم شد.

پیش از اینکه سؤالم را مطرح کنم به عرض برسانم که بعضی اوقات همسایه های ما که در سه منزل بالا تر از ما تشریف دارند، بدست بچه هشت نه ساله خود در یک بشقاب قشنگ کمی حلوا یا یک خوردنی دیگر روان میکنند ، یک بار دروازه را من بر روی این بچه باز نمودم دیدم که بشقاب حلوا در دستش است، بعد از سلام علیک گفت که مادرم گفت بشقاب را همین الان خالی کن و بده (مثلیکه می فهمیدند که ما حلوا را با بشقاب یکجا میخوریم) من در جوابش گفتم که اگر ممکن باشد بجای بشقاب حلوا را دوباره ببر، چون بشقاب بسیار خوشم آمد، گفت نه بشقاب می خواهم.

جناب آقای مَلائی گروئیده به افکار سلفیزم!

امروز خستگی و واماندگی جامعه ما به حدی حادّ شده که حاضر! هستند بپذیرند که بلی حبیب الله خان میتواند در قریه اجدادی خود (بر خلاف عقیده تو) یک ارامگاه و بارگاه مجلل داشته باشد ولی اجازه ندارد که لقب نقلی خادم دین رسول خدا را بر ما تحمیل کند و هر کسیکه در تحمیل این امر با ایشان همکاری کرده یا میکند یا جاهل است یا مزدور.

جناب آقای مَلائی مامور تریاکیزم!

آیا راستی هم ایشان خادم دین خدا بود؟ اگر بلی، پس:

آیا شاه قبل از وی یاغی و طاعی و دشمن دین بود؟ اگر بلی، پس:

چرا جرئت نه میکنی که وی را کافر خطاب کنی؟

شاه بعد از وی نیز باید کافر پنداشته شود زیرا شاهیکه یک خادم دین رسول خدا را عزل و اعدام میکند نیز باید طبق فتوا و احکام شما غیر مسلمان و مباح الدّم شناخته شود، پس:

آیا شما حاضر هستید که حقیقت! را بیان و شاه اعدام کننده خادم دین رسول خدا را کافر خطاب کنید؟

د پانو شمیره: له 2 تر 3

افغان جرمن آنالین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینګه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلپیکنی د لیکنیزې بڼې پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکې په خیر و لولئ

جناب انصاری!

اقتضای خادم بودن دین، سواد عمومی یا حد اقل سواد دینی و مذهبی میباشد، در حالیکه حبیب الله خان فاقد داشتن هر نوع سواد بود، تشخیص حرام و حلال و مباح و ضرور برای یک بیسواد چگونه ممکن است؟ به فرض اینکه خادم دین بود، چرا در مدت نه ماه نتوانست که ریشه عقاید ناب خویشرا در جهان درونی و بیرونی عقاید و اعمال مردم خود بدواند؟

خادم دین خدا تا آخرین رمق حیات و تا آخرین قطره خون خود در عشق دین خدا مقاومت میکند نه اینکه پا به فرار میگذارد و بالأخره هم تسلیم میشود.

بهر حال، مشکل پیچیده اجتماعی خلق شده که احتمالاً حامیان و بانیان این مشکل همانا مؤجدین دیروزی این خادم میباشدند.

ملاً، سمتی، سمتی، کمونست، تاجک افراطی و روشن فکر!، افغان ملتی افراطی و شکست خورده، خلاصه همه منفی بافان و دشمنان وحدت جامعه کثیرالمیلتی افغانستان همه و همه دست به دست هم داده و مردم بیگناه و پاک طینت و عاری از احساسات منفی را با مشکل روحی و اخلاقی مواجه ساخته.

علت این مشکل بنظر این حقیر این است که قلم بدستان ما و زبان در دهان ما، مثل حبیب الله دوستان، به نبش نعش تاریخ پرداخته اند، نبش نعش حبیب الله خان نتیجه نبش نعش تاریخ میباشد. اگر ما به تاریخ بیش از حد نه می چسبیدیم و هر کدام ما تفاسیر گوناگون از تاریخ و جسد تاریخ و آبرو کمان! تاریخ نه میداشتیم، شاید امروز دچار این معضلات فکری که به جوارح آسیب پذیر تباری و قومی سرایت نموده، نمیبودیم.

مقوله " ده بر دیوانه می خندد و دیوانه بر ده " همیشه شوخی آمیز نیست، ده هم باید بعضاً جوابگوی خندیدن بی مورد خویش باشد.

من نوشته اخیر جناب آقای استاد عبدالله کاظم صاحب را خواندم (که البته چند ماه پیش نیز به یک مناسبت دیگر چاپ شده بود، با محتویات بسیار شبیه به هم و یا عین نوشته) .

این نوشته به نظر بسیاری، منطقی و مستدل و مستند و قابل پذیرش می نماید. اما سؤال اساسی اینست که ما همیشه (مثل اینکه در ستادیوم ورزشی حضور داریم و مصروف تماشای بازی احمقانه کریکت هستیم، همواره هم مصروف کف زدن و هورا کشیدن هستیم و بعضی اوقات یاد ما میرود که بازی را تیم مورد علاقه ما باخته ولی باز هم به چک چک و اظهار خوشی خود ادامه میدهیم) کیفیت حوادث تاریخی را زود فراموش یا موقعیت فکری آن حوادث را به بسیار آسانی! جا بجا (تغییر محل) میکنیم.

مثلاً یک سؤال کنجکاوانه:

ما ادعا داریم که انگلیس را به زور شمشیر و به زور شهامت خود وادار به پذیرش شرائط خود (حد اقل اعطای استقلال) نمودیم، از طرف دیگر می گوئیم که نادر خان مامور اجرای نقشه های انگلیس بود. نتیجه منطقی این واقعیت ها این است که گویا بعد از سقوط نهضت و سلطنت امانی، استقلال ما نیز به طور غیر مرئی سقوط نموده و ما به اصطلاح ناحق هر سال در روز استقلال کشور خود (آنهم به عوض روز اصلی در یک روز دیگر) دهل و طبل چاق و سنگین را به گردن نحیف خود آویزان و با چوب ضخیم تر از دھول آنرا می کوبیدیم تا از وز استقلال خود (که گویا همچنان وجود داشت) تجلیل به عمل می آوردیم.

بهر حال مشکلات ملی ما امروز به اندازه قلم های دست داشته ما میباشدند به اضافه زبان های دراز و اکثراً زهر آکین فعال در صفحات جادو گونه و مسحور برنامه های تلویزیونی.

این مشکلات حل نخواهند شد مگر اینکه لباس ژنده و گنده سمتی و لسانی و حزبی و قومی را از تن خود بیرون نیاوریم. زنده باشید و زنده باشیم و هدف زندگی را با هم بهتر بدانیم.

د پانیو شمیره: له 3 تر 3

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلپیکنی د لیکنیزې بڼې پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکې په خیر و لوی